

جناب عباسقلى خان عليه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

حمد مقدّس از ذكر و بيان بساط امنع اقدس حضرت مقصودى را سزاست كه عالم را بكلمه عاليا خلق نمود و بطراز بينش و دانش بياراست له الحمد و البهآء و له العزّة و الثناء قوتش را شوكت امرا ضعيف نمود و اراده اش را ضوضاء علما منع نكرد از اوّل ايام امام وجوه انام از عالم و جاهل و صاحبان عزّت و ثروت و قدرت و عظمت قيام فرمود و بأعلى التّدآء كل را بافق اعلى دعوت نمود كجا بودند آن ايام نفوسى كه اليوم بمعارضه قيام نموده اند لعمر مقصودى خلف دنان ظنون و اوهام و سبحات و حجبات منزوى و مستور و چون آفتاب برهان از مشرق اراده رحمن اشراق نمود با اسياف بغضا از خلف حجاب بيرون آمدند هر صاحب بصر و عقل و شعور انكار آنچه ذكر شد نمايد چه كه امر اين ظهور اعظم هيچوقت مستور نبوده لازال دست اعدا ميتلا

سيحانك يا مالك الامكان و المستوى على عرش العظمة و البرهان اسألك بتغرّدات حمامات فردوسك الأعلى بأن تؤيدنى على ذكر اوليائك و ثنائهم اى رب ترى من اقبل اليك و اراد بحر علمك و شمس بيانك اسألك ان لا تخييه عمّا اراد انك انت المقتدر العلى الوهاب

و بعد عرض ميشود نامه آن جناب در سجن عكّا باين خادم رسيد و چون كلماتش گواهى داد بر اقبال و مودّت و محبّت آن جناب لذا باب سرور مفتوح و افق بهجت مشهود بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلى و ذروه عاليا نموده مناجات آن جناب را ليلاً چهاردهم شهر شوّال المكرّم امام وجه مالك قدم و مقصود عالم بعد از اشراق نير اذن عرض شد و بشرف قبول فائز اينست بشاره كبرى كه عرض شد در آن حين اين آيات محكمات و كلمات مشرقات از افق اراده مالك اسماء و صفات اشراق نمود قوله عزّ بيانه و جلّ برهانه

هو الناطق من افقه الأعلى

يا ايّها الناطق الى الوجه عبد حاضر در اين حين امام وجه حاضر و قرأ ما ناجيت به الله ربّ العالمين و ربّ العرش العظيم انا سمعنا ندائك اجبتك بما لا تعادله كلمات العالم و لا ما عند الأمم اشكر ربك بما انزل لك فى السجن الأعظم ما يقرّبك اليه انه هو الفضل الكريم لا يعزب عن علمه من شىء و لا تمنعه حوادث الدنيا و لا تحجبه سبحات اهل البغى و الفحشاء قد اشرق من افق الاقتدار بنور مبين به ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى خزائن عصمة الله المقتدر القدير انا وجدنا من كتابك عرف محبّتى و قيامك على ذكرى و ثنائى بين عبادى و انا العليم الحكيم طوبى للسان تزيّن بذكر المقصود و لأذن سمع ما ارتفع به التّدآء بين الأرض و السماء و لعين فارت بمشاهدة آثارى و لقلب اقبل الى افقى المنير اذا اخذتك نفحات بيانى و فزت باياتى قل

الهي الهي لك الحمد بما ذكرتنى من قلمك الأعلى فى سجن عكّا اذ كنت بين ايدى الأعداء الذين اعرضوا عنك و جادلوا باياتك و انكروا ما انزلته فى كتابك اسألك يا مولى العالم بأنوار جبروتك و اسرار ملكوتك و بلائى اصداق بحر حكمتك و بمظاهرها امرك و مشارق وحيك بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال ثابتاً على حبيك و راسخاً فى امرك بحيث لا تمنعنى سبحات

الجلال و لا صلیل سیوف اهل الضلال ای ربّ تری عبدک مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق فضلک فأُنزل علیه من سحاب سمآء رحمتک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال اُنک انت الغنیّ المتعال

بلسان پارسی ندای الهی را بشنو لعمر الله هر نفسی باصفا فائز شد سطوت جباره و شوکت فراغه او را از مشرق نور احدیه و مطلع آیات قدمیه محروم نساخت بیقین کامل و نور مبین ظلمت اوهام را محو نمود اوست فارس مضممار بیان فراغه و جباره که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده‌اند در علمای شیعه تفکر نما در قرون و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی و ایام بکلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم بانوار فجر ظهور منور کل با اسیاف ضغینه و بغضا قصد مقصود عالم و مرتبی امم نمودند منصفین میدانند که آن قوم چه کردند و چه گفتند حال هم در ایران بر جمیع منابر بسب و لعن مشغولند سبحان الله معرضین بیان هم بهمان اوهامات متمسک و متشبثند بر حزب الله واجب و لازم کمال جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد بشبهات ناعقین و اشارات معتدین باوهامات حزب قبل مبتلا گردند مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید مقبلین بطراز آگاهی فائز شوند و باسم حقّ جلّ جلاله خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند نسأل الله ان یؤتیک و یوفّک علی ما یحبّ و یرضی و علی ما یرتفع به امره بین عبادہ انه هو ولیّ المخلصین لا اله الا هو الملك الفرد الواحد الحقّ العدل المبین انتهى

لله الحمد آن دوست مکرّم بانوار بیان مالک قدم منور و باثر قلم اعلایش مزین این نعمت کبری را السن عالم از عهده شکر برنیايد و این مائده عظمی را قلم وصف نداند و ادراک احاطه نکند یسأل الخادم ربّه و ربکم و ربّ العرش و الثری ان یسقیکم ریحی البقاء انه هو مولیّ الاسماء و فاطر السماء

و اینکه سؤال از روایت قبل نمودند که میفرماید العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف الناس حتّى اليوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً بعد از عرض در ساحت امع اقدس این کلمات عالیات از مشرق علم الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بینایز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ نماید اوست آن کلمه‌ئی که جمیع علوم و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام هر نفسی باو فائز شد او فائز است بآنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت بعالم اراده تجلّی فرمود و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بجبروت و از جبروت بملکوت و تجلّی آن بصورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه باین کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفاضلین و طوبی للعارفین و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده این مظلوم در این ایام بتفسیر کلمات قبل مایل نه نظر بعنایتی که در باره آن جناب بوده ذکر نمودیم آنچه که عرف بیان الهی از آن متضوّع و اگر نفسی در آن تفکر نماید و مستقیم شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهآء علیک و علی الذین وفوا بعهد الله ربّ العالمین انتهى

عنایت حقّ از اشراقات انوار کلمات ظاهر و هویدا فضلش اخذ نموده رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده هل یقدر احد ان یشکره حقّ الشکر او یحمده حقّ الحمد نفس شکر شکر لازم دارد چه که تأیید شکر از اوست و همچنین

حمد انسان بصیر فی الحقیقه متحیر است در بدایع فضل فضال و عنایات غنی متعال اولیای آن ارض را تکبیر و سلام میفرستم و بفضل و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهم و از برای هر یک تأیید میطلبم امروز اهل بهاء بحزب الله در زیر و صحف و کتب و الواح مذکور و مسطور امید هست از فضل بیمنتهاش به ما ینبغی لأیامه و لأمره قیام نمایند تا از محبتشان عالم بنور محبت منور گردد و از اشتعالشان مشتعل انّ ربنا هو المقتدر القدير و المؤید العليم البهآء و الذکر و الثناء علیکم و علی الذین شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير

در این حین در نظر این خادم فانی جناب مخدوم مکرم آقا علی حیدر علیه بهآء الله آمد کأنّ جنابه حاضر امام وجه الخادم نسأل الله تعالی ان یؤیده و یوفقه علی ما یحبّ و یرضی ولكن این دعا قبل از ذکر بشرف اجابت فائز شده باری خدمت ایشان و جناب بیک علیه بهآء الله و جناب ع ب علیه بهآء الله و عط علیه بهآء الله و نفوس مذکوره در نامه ایشان سلام و تکبیر میسرانم و میطلبم از برای هر یک آنچه را که شبه و مثل نداشته انّ ربنا الرحمن هو المقتدر الغفور الکریم حضرت محبوب فؤاد جناب امین علیه بهآء الله الأبھی در هر نامه ذکر ایشان و اولیای آن ارض را مینمایند فرمودند امین کتابیست مبین در ذکر اولیاء الله رب العالمین خدمت جمیع اولیای آن ارض سلام و تکبیر عرض مینمایم مخصوص آقایانی که بطراز تخصیص من عند الله مزین و مشرف و مفتخرند البهآء علیهم و علی من یحبهم

این سند از [کتابخانه مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) داندلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با ترجمه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۳ مارس ۲۰۲۳، ساعت ۱۰:۰۰ بعد از ظهر